

Classical Production Theory

تولید همواره یکی از اساسی‌ترین موضوعات مطرح در اقتصاد سیاسی بوده است. تا قبل از انقلاب مارژینالیستی که تمرکز اقتصاد را از تولید به مبادله تغییر دادند، همواره بخش اول کتب اصلی اقتصاد سیاسی از قبیل کتاب «اصول اقتصاد سیاسی» جیمز میل به بحث تولید اختصاص داشت. در اقتصاد سیاسی مارکسی نیز تولید حائز اهمیت اساسی بوده است. پیدایش نظریه تولید به اواسط قرن هجدهم میلادی یعنی فیزیوکرات‌ها برمی‌گردد که بستر اصلی برای نظریه تولید کلاسیک را فراهم آوردند. فرانز سواکنه بزرگ‌ترین اقتصاددان فیزیوکرات، به دنبال کشف «قوانین طبیعی» حاکم بر فرایندهای اقتصادی - قوانینی همانند قوانین فیزیک که مستقل از اراده بشری ولی قابل تشخیص توسط نور عقل باشند - بود. به همین دلیل به ایشان فیزیوکرات می‌گفتند. فیزیوکرات‌های فرانسوی به رهبری دکتر کنه، اولین کسانی بودند که خود را اقتصاددان نامیدند. ایشان تولید را در معنای فنی آن به کار بردند. نطفه اولیه بسیاری از نظریات کلاسیکی راجع به تولید در نظام سرمایه‌داری در اندیشه‌های فیزیوکراسی شکل گرفت. نخستین تحلیل راجع به سیستم تولید و مصرف به‌عنوان یک فرایند چرخه‌وار منسجم و پیچیده توسط دکتر کنه در کتاب «تابلوی اقتصادی» ارائه شد (Quesnay, 1972). در این تصویر چرخه‌وار تولید با غایت مصرف انجام می‌شود و مصرف زمینه تولید آتی را فراهم می‌آورد. ایده «ارزش اضافی» یکی دیگر از دلالت‌های اصلی نگرش چرخه‌ای به تولید بود. مفهوم «حداقل معاش» به‌عنوان مقدار مصرف لازم برای استمرار چرخه تولید، آبنستن ایده ارزش اضافی بود که یکی از سنگ‌بناهای اقتصاد سیاسی مارکسی گردید. دکتر کنه مفهوم «تولید خالص» را برای نشان دادن ارزش اضافی تعریف نمود و معتقد بود رونق اقتصادی یک کشور توسط اندازه این تولید خالص سالانه ارزیابی می‌شود. فیزیوکرات‌ها معتقد بودند تنها منشأ تولید خالص، کشاورزی است. از این‌رو کشاورزان تنها طبقه «مولد» در اقتصاد هستند و سایر بخش‌ها از قبیل صنعت و بازرگانی «عقیم» هستند.

تحلیل‌های دکتر کنه دارای روح ایستایی بود که تغییرات تکنولوژیک را در نظر نمی‌گرفت. اسمیت گرچه از نگرش

طبیعی فیزیوکرات‌ها متأثر بود، اما برخلاف فیزیوکرات‌ها تحلیلی دینامیک و پویا از فرایند تولید در جامعه ارائه می‌دهد. اسمیت با رد نظریه فیزیوکرات‌ها دال بر انحصار مولدیت در بخش کشاورزی، معتقد بود که «سرچشمه حقیقی ثروت هر ملت، کار است» (Smith, 1776, p. 1). از نظر اسمیت ثروت عبارت از کالاهایی است که یا مستقیماً مصرف می‌شوند یا برای تولید این‌گونه کالاها به کار می‌روند. تولید ثروت با بهره‌گیری از تقسیم کار بیشتر می‌شود (Medema and Samuels, 2003). وی معتقد بود چون فرایند تولید یک فرایند زمان‌بر است، و لازم است دستمزدها، اجاره تجهیزات و هزینه خرید مواد خام از پیش پرداخته شوند، مالکان این تمهیدات یعنی کارفرمایان و سرمایه‌داران مستحق دریافت بخشی از درآمد خالص یعنی «سود» می‌گردند. بازده در فرایند تولید صنعتی، همچون رانت در کشاورزی، مازادی است که اضافه بر هزینه‌های لازم برای تدارک این تمهیدات تولید شکل می‌گیرد و نصیب سرمایه‌دار می‌شود. سرمایه‌دار از دیدگاه اسمیت فرد مقتصد، صرفه‌جو و زحمت‌کشی است که مازاد سود خویش را پس‌انداز نموده و ثروت ملت را افزایش می‌دهد و فرد مسرف و ولخرج، دشمن جامعه است (Gilbert, 2008).

خیزش و رشد اقتصاد سیاسی کلاسیکی به‌لحاظ تاریخی مقارن شکل‌گیری نظام تولید صنعتی بود. ویلیام پتی در تبیین صنعت ساعت‌سازی و آدام اسمیت در تبیین صنعت سنجاق‌سازی بر تقسیم کار به‌عنوان اصلی‌ترین مؤلفه سازمان‌دهی تولیدی جدید و بازدهی فزاینده به مقیاس صنعت تأکید نمودند. اسمیت سه دلیل برای تفوق تکنولوژیک تقسیم کار فزاینده ذکر می‌کند (Smith, 1776, p. 17): «اولاً تقسیم کار منجر به افزایش مهارت کارگران در اثر اشتغال دائم به یک فعالیت ثابت می‌شود، ثانیاً در زمان لازم برای رفتن از یک کار به کار دیگر توسط یک کارگر واحد صرفه‌جویی می‌شود، ثالثاً منجر به نوآوری و ابداع ماشین‌آلاتی می‌شود که کار کارگران را تسهیل و تسریع می‌نمایند و یک فرد را قادر به انجام کار تعداد زیادی از افراد می‌نماید». استدلال‌های اسمیت متقاعدکننده نیست و پیشرفت تکنولوژیک مقارن انقلاب صنعتی بوده است که این فزاینده‌گی را ایجاد کرده است. اولاً با پیشرفت تکنولوژی بسیاری از کارها بسیار ساده شده است و نیاز به مهارت چندانی ندارند. ثانیاً صنعت‌گر ماهر می‌تواند در زمان کمتری نسبت به کارگران تخصصی شده کار را انجام دهد. ثالثاً ابداع و نوآوری ربط چندانی به تقسیم کار ندارد و ناشی از پیشرفت دانش و

را پیش روی اقتصاددانان کلاسیک قرار داد که قائل بودند «سرمایه» یک پدیدار غیرتاریخی و جهانشمول و ابزاری صرف برای تولید است: «کدام روابط اجتماعی است که ابزار مورد استفاده در تولید را تبدیل به «سرمایه» می‌کند؟»

کتاب‌شناسی

- ژید، ش.، و ریست، ش. (۱۳۸۰). *تاریخ عقاید اقتصادی* (ترجمه ک. سنجایی). دانشگاه تهران.
- Gilbert, G. (2008). Classical Production Theories. In S. N. Durlauf and L. E. Blume (Eds), *The New Palgrave Dictionary of Economics* (pp. 823-826). Macmillan.
- Marx, K. (1859). *A Contribution to the Critique of Political Economy*. Lawrence and Wishart,
- Medema, S. G., and Samuels, W. J. (2003). (Eds). *The History of Economic Thought: A Reader*. Routledge.
- Quesnay, F. (1972). *Tableau Économique, 1758-* (59rd ed.). MacMillan.
- Sandelin, B., Trautwein, H. M., and Wundrak, R. (2014). *A Short History of Economic Thought* (3rd ed.). Routledge.
- Smith, A. (1776). *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*. Methuen.

سید عقیل حسینی

عضو هیئت علمی گروه اقتصاد، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج

علیرضا رعنائی

دانش آموخته دکتری، دانشگاه شیراز

تحقیق و توسعه (R&D) است (Gilbert, 2008).

شکل‌گیری اقتصاد سیاسی کلاسیک به‌لحاظ تاریخی همزمان با توسعه نظام صنعتی بود. ویلیام پتی (۱۶۸۳) توصیف ابتدایی از فرایند تولید بر مبنای تجارت ساعت به‌دست داد. اسمیت (۱۷۷۶) چنین توصیفی را با ارجاع به کارخانه سنجاق‌سازی ارائه نمود. در هر دو مورد تمرکز بر تقسیم کار به‌عنوان محوری‌ترین ویژگی سازماندهی مدرن تولید ملاحظه می‌شود. مارکس نیز از همین دو مثال برای نشان دادن تمایز میان صنعت ناهمگن مورد تأکید پتی که در آن محصول نهایی از طریق سرهم‌بندی قطعات جزئی و مستقل تولید می‌شود و صنعت ارگانیک و پیچیده‌تر مورد تأکید اسمیت (که در آن مجموعه‌ای از عملیات متوالی نهایتاً مواد اولیه را تبدیل به محصول نهایی می‌کند) استفاده کرد. نزد مارکس اصطلاح تولید معنای جدید و موسّع‌تری پیدا کرد. تولید برای مارکس مبنای حیات اجتماعی و کل تاریخ انسانی است. تولید در صورت‌بندی عصری خود به‌عنوان ضرورتی برای استمرار وجود انسان در نظر گرفته می‌شود. فعالیت تولیدی انسان «کار» است که در محصولات تبلور مادی می‌یابد. وجود انسان‌ها توسط آنچه تولید می‌کنند و شیوه تولید تعیین می‌یابد. از دیدگاه مارکس تولید اساساً یک «فرایند اجتماعی» است. از این رو مارکس برخلاف فیزیوکرات‌ها که به دنبال «قوانین طبیعی» جهانشمول تولید بودند، در جست‌وجوی «روابط اجتماعی تولید» بود که به‌صورت تاریخی تعیین می‌شوند. این روابط به‌عنوان زیربنا، سرنوشت تمامی امور اجتماعی دیگر از قبیل تفکر، دین، اخلاق، فرهنگ، سیاست و حکمرانی، مناسبات حقوقی، و... را همچون روبنای خود تعیین می‌کند (Marx, 1859, pp. 11 - 13).

به‌دلیل جایگاه تعیین‌کننده روابط اجتماعی تولید، تمامی مناسبات اقتصادی از قبیل مسائل فنی تولید، توزیع، مبادله و مصرف قابل درک و تحلیل مستقل نیستند و صرفاً به‌عنوان فروعی از مناسبات اجتماعی تولید قابل شناخت هستند. به‌همین دلیل مارکس اقتصاد سیاسی کلاسیک را به‌دلیل تمایز جعلی میان حوزه تولید از توزیع و سپردن تولید به قوانین طبیعی جهانشمول و توزیع به مناسبات اجتماعی مورد نقد جدی قرار داد. عنوان فرعی کتاب سرمایه یعنی «نقد اقتصاد سیاسی» ناظر به همین مسئله است. مارکس این پرسش اساسی